

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

اللهم صل على محمد و آل محمد واهدنا لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم

خدای متعال را شاکرم که توفیقی به من داد تا در این وقت محضر شما بزرگواران در این موسسه کلام باشم

* موضوع: رابطه متقابل علم اصول و دانش کلام

این بحث هم برای اصولی ها و فقها حیاتی است و هم برای اهل کلام.

یادم هست سال 1400 بود شاید دیماه بود در همین موسسه مکرم حضور داشتم شاید برخی از شماها بودید و شاید برخی از شماها نبودید در آن موقع همین بحث مطرح بود و از من خواسته بودند در رابطه متقابل دانش اصول و علم کلام صحبت کنم.

ناچارم گزارش گونه از آن جلسه محضر شما خبر بدهم و بحث امروز را با یک طرح دیگری دنبال کنم.

در هر دو جلسه، یک موضوع مطرح شده و می شود اما رفتار ما متفاوت است .

و در واقع امروز من نمی خواهم راجع به رابطه متقابل صحبت کنم می خواهم فلسفه این رابطه را بیان کنم.

اصل این که این دو دانش رابطه دارند بده بستان دارند بحثی نیست؛ ممکن است کسی در قم یا مشهد مخالف این ارتباط باشد که اشتباه است و ارتباط هست. به هر حال این رابطه قابل انکار نیست .

در بحث رابطه ولایت با نجات انسان من زیاد توضیح دادم؛ ما ده گروه روایت داریم .

بحث ، بحث کلامی است این که اعتقاد انسان چقدر در نجات انسان مؤثر است . اگر با عمل ضمیمه نباشد . سوال کلامی است ...اما تنها دانشی که می تواند ادله آن را جمع کند، دانش اصول است .

مثال دوم را به خلقت انسان زدم؛ شاید برای برخی ها خیلی مسلم باشد اما نیاز به کار اصولی دارد. اصل تکامل انواع ، ثبوت انواعاین هم از مواردی است که آن موقع من مثال زدم .

مثال دیگر مثال رابطه خود اعمال با همدیگر است که ذیل آیه انما یتقبل الله؛ روایاتش هست اجمالا با یک توضیح وافی و کافی در آن موقع ما گفتیم حضور اصول در دانش کلام و حل معضلات کلامی اما عکس این را مثال زدم به مرگ و شهادت امام علیه السلام

• حکم امامت امام بعد شهادت امام آیا همچنان باقی است یانه؟

سوال این است که با شهادت امام وکالت هایش باطل می شود؟ آیا تولیت هایش باطل می شود؟ یک بحثی است بین شیخ طوسی و صاحب جواهر بحث کلامی است که هر تصمیمی بگیریم تاثیر فقهی و اصولی دارد در اصول و فقه؛ مثال دیگری که آن موقع من زدم توجه به شئون معصوم است فضلا من سطح کار شما را نمیدانم خارج یا سطح عالی؛ یکی از بحثهایی که علیرغم ضرورتش خیلی به آن پرداخته نشده است بحث شئون معصوم است. حضرات معصومین چند شان داشتند و این نصوصی که از آن ها صادر شده از چه شانی صادر شده است؟

آیا همه این ها از شأن مبین شریعت است؟

آیا بخشی از این شئون از حیث انهم مبینوا الشریعه یا بخشی از آن از حیث انهم سیاسون یا والون؟... بخشی... بخشی.... یعنی یک بحث کلامی موثر در فقه و در اصول... اگر احیانا مایل بودید از کتاب فقه و مصلحت دنبال کنید. به هر صورت اصل ترابط را فارسی می کنم به بده بستان... به این معنی که اصول می رود در خدمت کلام و کلام موضوع به اصول می دهد و معضل اصولی را حل میکند.

وقتی شیخ طوسی با صاحب جواهر گفتگوشان می شود، این دانش کلام است که باید حل کند. یکی مثل صاحب جواهر می گوید ولایت معصوم بامرگش باطل نمی شود و والیانش همچنان والی هستند و یکی هم مثل شیخ طوسی می گوید هر کس که از دنیا رفت، رأی او هم باطل می شود.

صاحب جواهر می گوید این تفکر سنی است از امامت شاید شیخ طوسی بخواهد جواب بدهد در مانده نباشد جواب بدهد... بده بستان اصول و کلام این گزارش از آن جلسه یک ساعته 1400 بود. شاید قدری مجمل است چون نمی توانم بیش از این معطل شوم.

بده بستان هست و وجود دارد این هم نمونه های آن....

عمده استفاده متکلم از اصول در مدیریت ادله است البته در کارایی ابزاری تفسیر اسناد هم هست همان بحث تفسیر اسناد را که می خوانید.

من در واقع بحثم از این جا شروع می شود: این است که ما به شما به عنوان متکلمان آینده، نگاه می کنیم یا فقیهان و اصولیین آینده.

ببینید اصل این که این ها با هم رابطه دارند کافی نیست؛ البته در و دیوار هم قبول دارند. میدانید مهم این است که متکلم یا آن طرفش اصولی بتواند مورد ها را پیدا کند. گاهی وقتها ما به یک چیزی علم داریم مثل این که به قول فلاسفه به علممان توجه نداریم. این نکته است ما به رابطه این دو دانش توجه داریم و قبول هم داریم اما این که این جا در این خصوص در حل یک معضل کلامی باید از فقه و اصول استفاده کنیم، یا بالعکس یا در حل یک معضل فقهی یا اصولی از کلام استفاده کنیم ما توجه نداریم یعنی اصولی ما و فقیهی ما و متکلم ما توجه ندارد و اصل آن هم که معلوم است مهم پیاده کردن در وقتی که لازم است چنان که جایی که لازم نیست نباید بی جهت استفاده کند. یک مثال من برای شما بزنم... یک بحثی مرحوم شیخ در کتاب البیع دارد... در بحث ولایت فقیه در بحث ولایت... می کشاند بحث را به اجرای حدود... این که ایا حدود باید در زمان غیبت جاری شود یا نه؟

شیخ د رمکاسب زیر بار نمی رود ...

سوالی که من به ذهنم رسید و از استاد خود سلمه الله پرسیدم این بود که نهایتاً من در عصر غیبت چه کار باید کنیم؟ برویم قوانینمان را از بلژیک و فرانسه بگیریم و ببینیم که این ها با زانی چه کار می کنند؟ بادزد چه کار می کنند...؟! گاه این ها جرم انگاری نمی کنند یا این که ما این کار را رها کنیم؟ یا همه را رها کنیم یا همین حدود اسلامی را پباده کنیم یادم می آید ایشان جواب خاصی نداد . و به عبارت ...حالا!! ...اکتفا کرد . که البته ایشان میتوانست جواب دیگری بدهد گزینه چهارمی بدهد ، که ایشان اهل این حرفها نبود.

آن جا شیخ گویا با همین معضله مواجه می شود؛ که حدود الهی رحمت است و اجرای یک حد گاه به اندازه چهل روز رحمت و برکت می آورد ایشان می گوید مردمی که لیاقت نداشتند امامشان را نگه دارند...خودشان میدانند...

به عبارتی حقشان است .

این که می گویند مردم آماده نبودند و امام غایب شدند این ها نیاز به اثبات دارد .

یا اصلاً این سیستم به همین شکل باید جلو برود ...

این که «عدمه منا ...» این نیاز به اثبات دارد

اگر عدمه منا شد پس نباید مشمول لطف الهی شوند این ها تماماً بحث کلامی است ..شاید از هزار فقیه یک فقیه پیدا شود که رابطه سببیت غیبت امام با آمادگی مردم را بررسی کند و پای این بحث هم بایستد . یا راجع به ولایت و محبت اهل بیت با نجات انسان کار کند که آن جا هم مشکلی هست و آن این که روایاتی هست که می گوید اگر کسی محبت ما را دارد اهل نجات است ولو از مغز سر تا کف پا غرق گناه باشد از آن طرف روایاتی هست که ولایت ما برای کسی است که اهل عمل باشدیا روایاتی که می گوید حق الناس با خودتان و حق الله با ما ...یا روایاتی هم که هست می گوید ما حق الناس را هم دفاع می کنیم برای شیعیانمان ...

• اصول برای کلام چه می کند و کلام برای اصول؟

یک دفعه می بینید شما به عنوان متکلم گاه با تعداد زیادی از گروه های مختلف روایات در این باره مواجه می شوید . این حرف حدسی نیست و حسی است .

گاه با ده گروه روایت مواجه می شوید . نمی گویم ده تا دلیل؛ ده گروه دلیل!....این جا باید در خانه اصول را زد و ضوابط اصول را دید البته شاید باید آن را بومی کرد؛ ولی به هر حال این مساله را بخواهید کار و تحقیق کنید باید مجتهدانه کار شود البته باید حوصله داشت و یادداشت زیاد می خواهد ضمن این که به اصل ارتباط توجه دارید مهم این است که انسان در بزنگاه ها ، یادش نرود و استفاده کند و این بخش اول صحبت من و تاکید دیگر من این که اصل اعتقاد کافی نیست و مهم داشتن توجه به بزنگاه ها در این کار است . و اما قسمت بعدی که من می خواهم بگویم و بحث را تمام کنم این است که اصول برای کلام چه

کار می کند و بالعکس... این غیر از قبلی است در صحبت های قبل می گفتیم که این ها با هم بده بستان دارند، بعد هم مثال زدیم اما در بحث الان این که گفتیم فلسفی هم هست اشاره به این داریم که اصول برای کلام چه می کند و کلام برای اصول چه کار میکند.

در اصول برای کلام، ما چیزی که داریم دادن ابزار است یعنی اصول ابزار حل مساله میدهد برای کلام یعنی یک مساله کلامی پیش می آید و شما متوسل می شوید به اصول یا از مباحث الفاظ استفاده می کنید یا از بحث تعادل و تراجیح و ایکاش از همان اول گفته بودند. بحث تعامل با ادله و یا تعامل ادله و عمدتا این ها است و الا اصول عملیه، اصول کاری با کلام ندارد. شما برای برائت و استصحاب نمی خواهد استفاده کنید لذا دانش اصول ابزاری است برای حل مسائل کلامی در جایی که نیاز به اصول است. مخصوصا جایی که پای ادله متعارض در کار می آید طبعاً از همین اصول استفاده می کنید؛ البته تکرار می کنم باید آن را بومی کرد مثلاً در مرجحات، برخی از مرجحات را باید آورد. برخی دیگر را نباید آورد. این که شهرت فقهی دارد، در کلام به درد نمی خورد. اما آن که روایتش اصداق است یا موافق تقیه است یا مخالف تقیه است. پس یک جمله: علم اصول فقه، ابزار و آله لحل مشاکل فی علم الکلام... اصول، اجتهاد بالمعنی الاعم می آورد نه اجتهاد بالمعنی الاخص.. که گفته اصول نیاز به اجتهاد ندارد؟ که گفته متکلم نیاز به اجتهاد ندارد؟ حتی که گفته یک آخوند منبری نیاز به اجتهاد ندارد به هر حال او اگر بخواهد ادله را بیاورد باید آن ها را در یک نظام قرار دهد. (هرمی یا حلقوی) ولذا اصول، به حکم این که اصول فهم است اولاً و به حکم این که اجتهاد بالمعنی الاعم درست میکند، کارزار حل مشاکلی در علم کلام می شود.

عکس قضیه و آن این که: کلام چه کاری می خواهد برای اصول انجام دهد؟ آیا مساله کلامی سند و دلیل است برای اصول و فقه (فقه را اضافه می کنم چون این جور جاها دست به گردن اند) یا سند و دلیل نیست و مبنا است؟ بعید میدانم تا به امروز کسی به این بحث پرداخته باشد.

خود بنده که دارم با شما صحبت می کنم به خاطر همین جلسه شما ذهنم درگیر این موضوع شده است. این را داریم می گویم شما را حساس به اهمیت بحث کنم.

• سند، دلیل و مبنا و تفاوت ها

ما یک سند در فقه و اصول داریم و یک دلیل داریم و گاه یک مبنا داریم.

فرق مبنا با سند و دلیل چیست؟

سند، آیه قرآن است

سند، یا دلیل، حدیث امام صادق علیه السلام است و فقیه با چه کار دارد؟ با دلیل و سند... آیا فیه با مبنا هم کار دارد؟ مبنا یعنی مناط.

آن مصالح و مفاسد زیرین که باعث جعل حکم میشود. این مبنا است. مثالی می زنم:

ما چیزی به اسم دیه داریم که اگر کسی این کار را بکند این قدر باید دیه بدهد... عمد باشد یا خطا باشد یا شبه عمد باشد... می پرسیم دلیل این نظر چیست مثلاً گفته می شود: روایت امام صادق علیه السلام اما سوال: مبنایش چیست؟ چرا اصولاً شارع دیه را قرار داده است؟ ممکن است بفهمیم و ممکن است نفهمیم؛ مثلاً گفته می شود برای تامین خسارت مجنی علیه. یا برای تادیب جانی که مراقب باشد. ما در فقهمان دو دستگاه داریم و در اصول؛ یک دستگاه اسناد و ادله است و یک دستگاه مبانی است و فقیه ما بیشتر با کدام کار دارد؟ با اسناد.

و یک فرق اساسی بین فقه و حقوق موضوعه همین است.

در حقوق موضوعه چون فیلسوف حقوق با متن خاصی مواجه نیست؛ همان که مبنا هست، سند هم هست.

مثلاً در بحث مالکیت فکری یک مبنا درست می کنند، بر اساس این مبنا جلو می روند.

ولی ما در فقه نمی توانیم مبنا درست کنیم و جلو برویم.

اسناد مهم است..

ادله مهم است.

سوال من این است: آیا وقتی از کلام چیزی را میگیریم و در فقه می آوریم یا در اصول باید معامله سند بکنیم یا معامله مبنا؟

نهایتاً این که مقرب باشد؛

این عدمه منا که دوستان از شیخ آوردند، این چیست؟

شیخ انصاری می فرماید: اجرای حدود در زمان غیبت درست نیست. آیا این دلیلش هست؟ با این عدمه منا که دارد بحث کلامی است معرفتی است آیا دارد معامله سند می کند یا سند شیخ، چیز دیگری است؟ اگر سند باشد ممکن است این شبهات که من گفتم جای خود باشد... مثلاً این که کجا بیان شده که مثلاً خداوند می خواست امام را ننگه دارد ولی بعد از این که دید مردم آماده نیستند ایشان را غایب کرد و هکذا...

بعدهم چه رابطه ای است بین این که یک تخلفی ما بکنیم و بعد خداوند حکم را بردارد...

ولی اگر یک مقرب باشد دلیل شیخ یک چیز دیگری است.

• شاهد مثال مبنا

شیخ در بحث ولایت فقیه در مکاسب، به طرف اصل عدم می رود... اول هم می گوید: اصل ماندگار و خالدی دارد به نام: عدم ولایت احد علی احد... لذا مدعی ولایت فقیه، باید دلیل بیاورد بر اجرای حدود

نه کسی که می گوید برای من ثابت نیست . این یک دلیل است و مبنا نیست ؛ اصل عدم ولایت احد بر احد ؛ عدم تصرف کسی در شئون دیگری ...

شما که می خواهی فلانی را تعزیر کنی باید ولایتی بر این داشته باشی.

باید ولایت ثابت شود که ایشان معتقد است ثابت نیست؛ این برای کسی که می خواهد در کلام کار کند، لازم نیست؛ اما کسانی که می خواهند در فقه و در اصول کار کنند، این بحث مهم است . اولاً متوجه باشند که ما مبنا و دلیل داریم سند و دلیل و فرق این ها را بدانند و آنچه از دانش کلام می آورند و در اصول یا فقه می خواهند یک قاعده تاسیس کنند، سوال این است که آیا می توانند به عنوان سند از آن استفاده کنند؟

یا نهایتاً می شود مثل حکمت که میتواند موجب انس ذهن شود.

یا موجب استدلال در برابر دیگران شود و هکذا ...

یا همین بحثی که برای شما گفتم از شیخ طوسی تا صاحب جواهر ... این که امام که فوت می کند آیا امامتش قطع می شود؟ مثلاً در زمان امام حسین ، دیگر امام حسن امام نیستند ؛ همان طور که در زمان امام حسن ، امام حسین امام نیستند.

آیا این طوری است؟ یا این که نه با مرگ و شهادت امام این جریان امامت قطع نمیشود؟ و یا این که معتقد شویم مرگ امام غیر از مرگ زید و عمرو است ...

صاحب جواهر در کتاب فقه القضا این را می آورد و استفاده می کند.

یا ممکن است ما معتقد شویم امامت با نگاه شیعی تفسیرش خیلی متفاوت است با امامت با نگاه سنی.

حرفی که صاحب جواهر می زند این جا باید ببینیم این مبناست نه دلیل یا دلیل ؟ به نظر بنده این جا دلیل است ... اگر همه جا مبنا بود یا همه جا دلیل بود، انسان خیالش راحت بود.

اما بحث این است که گاه مبنا است مثل همان لایه زیرین است مثل همان مصالح و مفاسد که ما نمیتوانیم از آن به عنوان سند حکم استفاده کنیم.

اما گاهی اوقات نه به عنوان سند است ؛ معمولاً اگر بخواهم راهنماییتان بکنم؛ اگر مساله عقلی باشد ... در مسائل عقلی، سند و دلیل همان مبنا است .

لذا دو تا دستگاه در احکام عقلی نداریم.

ولی اگر مساله تعبدی یا شبه تعبدی باشد این مساله جان پیدا می کند .

این قصه سر دراز دارد به هر حال شروع خوبی بود اما باید ادامه پیدا کند.

بحث صرف رابطه نبود، رابطه هست ؛ یکی تذکری بود که انسان تمرین کند که بتواند در بزنگاهها استفاده کند از یک مساله کلامی برای اصول یا یک مساله اصولی برای کلام .

مخصوصاً این قسمت؛ از کلام به اصول ...

و بحث آخرمان هم این بود که این بده بستان به چه شکلی است قرار شد اصول، ابزار به کلام بدهد ، و برای حل معضلات کلامی و کلام، سند و دلیل بدهد در برخی مواضع و مبنا بدهد در برخی مواضع دیگر . البته باید به این نکته توجه کنیم که بین دلیل و سند از یک طرف با ملاکات و مناط و مبنا تفاوت است و مثال آن را هم زدیم

مجدد تشکر می کنم از دوستان.....الحمد لله رب العالمین .